

مادر صاحب جان و ابوالفضل از خدای خواهد
برای مراقبت از فرزندان معلولش، همیشه توان داشته باشد

۵۰۴

مادر مثل «شیرین»



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

فاطمه افشار، بعد از سال‌ها زندگی و فعالیت فرهنگی در محله ایثارگران، خاطرات زیادی برای گفتن دارد

روزنامه، جایزه خرید
از سوپر «نوعی»

۶



۳ اهالی محله لشکر از خاکی بودن
معبر شهیدقنبری ۱۵ گلایه دارند
امان از وقتی که باران بیارد

۷ ثبت نام در کلاس تکواندو
انتخاب آرینا رضایی برای هدیه روز دختر بود
زندگی قبل و بعد از تکواندو

۹

شما می توانید اخبار کوچه و محله تان را به شماره ۰۹۳۸۵۹۶۴۰۸۵ در پیام رسان ایتا ارسال کنید.



شما چه خبر

تجلیل از همسران و مادران شهدا

اعضای هیئت امنای مسجد حضرت زهرا (س) در محله دلاوران، به مناسبت روز زن، می خواهند از همسران و مادران شهدای محله تجلیل کنند. همسران و مادران شهیدان موسی رامون، علی کامل، محمد اکرامی، غلامرضا علی زاده، جلیل خیرآبادی و محمدرضا دستاfer، کسانی هستند که منازلشان نزدیک این مسجد قرار دارد و قرار است در این مراسم حضور داشته باشند. این برنامه برای اولین بار در مسجد حضرت زهرا (س) اجرامی شود و در کنار آن، به کودکان و نوجوانانی که درباره روز مادر و شخصیت حضرت فاطمه زهرا (س) نقاشی کشیده اند، جوایزی اهدا می شود.



تکاپوی نوجوانان برای روز مادر

فهمه شهری نوجوانان محله نیرو هوایی، این روزها مشغول تدارک دیدن برای جشن روز مادر هستند. آن ها قرار است امسال ایستگاه صلواتی دایر کنند. پذیرایی در این ایستگاه هم توسط خودشان انجام می شود. حدود بیست نوجوان پسر و بیست نوجوان دختر پای کار هستند و یک روز در میان، ایستگاه را می گردانند. آن ها همچنین هم زمان با ایام تولد حضرت زهرا (س) به دیدن چند نفر از مادران شهدای محله شان می روند. یک گروه سرود و یک گروه تئاتر نیز دارند که در این برنامه ها به اجرای محلی می پردازند. امام جماعت مسجد امام حسن مجتبی (ع) می خواهد از تعدادی از این نوجوانان قدردانی کند.

قول کودکان برای خوشحالی مادران

حدود سی نفر از کودکان پنج تا دوازده ساله محله آب و برق، جشن روز مادر را تدارک دیدند. آن ها به باغ شخصی یکی از فعالان فرهنگی محله رفتند و در آنجا کار دستی و هدایای خود را برای مادرانشان آماده کردند. همچنین نقاشی کشیدند و از شاخ و برگ درخت ها آویزان کردند و بعد از فضا آرایشی و چیدمان میزها، دم در به استقبال مادرانشان رفتند. یکی از بخش های جذاب جشن، این بود که کنار هدایا، هر کدام یک قول به مادرانشان دادند تا با عمل به آن، مادرشان را خوشحال کنند.

هدیه اهالی لادن برای یک تازه عروس

حدود دویست نفر از خیران و اهالی محله لادن، در خانه همسر شهید محمد حسن غیرتی جمع شدند و برای یک تازه عروس و داماد، جشن گل ریزان گرفتند. هدایای نقدی و غیر نقدی که مردم به این عروس و داماد دادند، کمک کرد زود تر راهی خانه بخت شوند. شام این مراسم هم با کمک خیران داده شد. همسر شهید محمد حسن غیرتی، تاکنون بارها میزبان این جشن ها بوده است و باروی خوش، خانه اش را در اختیار عروس و داماد های گذارد تا جشن عروسی شان را آنجا برگزار کنند. اهالی آن قدر به این جشن ها عادت کرده اند که در اغلب اعیاد، هدیه ای در نظر می گیرند تا به نوع عروسان جدید بدهند.



در جلسه آبان ماه شورای اجتماعی محله رضا شهر مطرح شد یاری رساندن به مددجویان «مثبت زندگی»

ریاحی جلسه آبان ماه شورای اجتماعی محله رضا شهر با حضور اعضای شورای دفتر مرکز مثبت زندگی به مدیریت مریم شهریاری برگزار شد. اعضا در این نشست درباره موضوعات مختلف از جمله حمایت تحصیلی از مددجویان تحت پوشش مرکز مثبت زندگی، تسهیل دسترسی مددجویان به وام های خرد و برگزاری رایگان کلاس های آموزشی در مساجد گفت و گو کردند. پیشنهاد راه اندازی سامانه صوتی اعلام ایستگاه در اتوبوس های منطقه به منظور تسهیل تردد در روشن دلان و برقراری همکاری میان نماینده مرکز بهداشت محله و مرکز مثبت زندگی برای تسهیل ارائه خدمات به مددجویان، از دیگر موارد مهمی بود که در نشست اعضای شورای اجتماعی محله اقبال به آن پرداخته شد.



بهار در زمستان باغ وکیل آباد

در آستانه فصل زمستان و با هدف ارتقای زیبایی مناظر باغ وکیل آباد، عملیات کاشت ۴۰ هزار گل و پیاز شامل لاله و نرگس در این مجموعه تفریحی در حال اجراست. این گل ها در دو طرف آبراهه مرکزی باغ وکیل آباد کاشته می شوند، جایی که مسیر پیاده روی شهروندان است و چشم اندازی کم نظیر و بهاری را برای گردشگران رقم می زند.

دوره می دوام ثانی هادر مسجد الاقصی

دوره آموزشی امداد و نجات با مشارکت دوام ثامن شهرداری منطقه ۹ و پایگاه بسیج خواهران قدس در مجتمع فرهنگی مسجد الاقصی در محله اقبال برگزار شد. در این دوره آموزشی سه جلسه ای که ویژه بانوان بود، موضوعات متنوعی شامل فوریت های اورژانسی، حمایت روانی از خانواده، مدیریت بحران و پدافند غیر عامل مطرح و آموزش داده شد.

ظرفیت ورزشی برای بانوان شقایق و صابر

سوله ورزشی ویژه بانوان که در انتهای صابر ۲ قرار دارد، تاکنون ۸۵ درصد پیشرفت فیزیکی داشته است و تا پایان امسال آماده بهره برداری می شود. این مجموعه ورزشی در زمینی به مساحت چهار صد متر مربع احداث شده و امکاناتی نظیر ورزش های توپی، تنیس روی میز، بدن سازی و یوگا را برای بانوان محلات شقایق یک، دو و گلدیس فراهم آورده است.



شهر خبر

۹



اهالی محله لشکر از خاکی بودن
معبّر شهیدقنبری ۱۵ گلایه دارند

امان از وقتی که باران ببارد

رضاریاحی ادر دل محله لشکر، جایی میان رفت و آمد شلوغ بولوار برادران شهید حسینی و نزدیک مراکز مهمی چون انکولوژی رضا و تقاطع خلیج فارس، کوچه شهیدقنبری ۱۵ سال هاست زیر بار گرد و خاک نفس می کشد؛ کوچه ای که با وجود اتصالش به معبر پررفت و آمد برادران شهید حسینی ۱۶، هنوز از ابتدایی ترین ابزار آسایش شهری که کف سازی مناسب و آسفالت معبر است، بی بهره مانده است. اهالی این محدوده از کودکان مدرسه رو تا سالمندان که هرروز تردد در این مسیر را در پیش می گیرند، هربار که از خانه بیرون می آیند با موجی از خاک و گل آلودگی و ناایمنی روبه رو می شوند. این گزارش روایت همان مردمی است که تنها خواسته شان، داشتن معبر آرام، ایمن و قابل عبور است.



● بینیم و تعریف کنیم...

«باران، هفته پیش همه ما را خوشحال کرد، اما از شما چه پنهان به این فکر می کردیم که با گل ولای کوچه مان چه کنیم!»، مجتبی موشکی، یکی از ساکنان قدیمی کوچه شهیدقنبری ۱۵، این را می گوید و بادست، چاله های گلی باقی مانده از آن روز بارانی را نشان می دهد. او توضیح می دهد که با اولین باران پاییزی کوچه چنان گل آلود شد که حتی قدم زدن معمولی در آن دشوار بود. چه برسد به اینکه خانواده ای بخواهد با خودرواز این مسیر عبور کند.

آقامجتبی در ادامه می گوید: در روز بارانی، وقتی ماشین را از پارکینگ در آوردم، لاستیک ها لیز می خورد. همه حیاط خانه مان پر از گل شده بود و یکی از همسایه ها با کالسکه بچه در کوچه گیر کرد و مجبور شد که به خانه اش برگردد. هربار که باران می آید، بساط کوچه و زندگی ما همین می شود. هفته گذشته هم مجدداً با سامانه ۱۳۷ تماس گرفتم و با شهردار منطقه ۱۰ گفت و گو کردم.

ایشان قول مساعد دادند که در اولین فرصت کوچه ما آسفالت شود. به قول قدیمی ها بینیم و تعریف کنیم.

● سهم ما از توسعه، کوچه خاکی است!

«اینکه بعد از این همه سال، کوچه شهیدقنبری ۱۵، تنها معبر خاکی محله ماست، واقعاً درد دارد»، این رایونس پویان فرمی گوید و با گلایه از این وضعیت ادامه می دهد: همه خیابان ها و کوچه های اطراف ما آسفالت شده است. اگر هم روکش مناسبی نداشته باشد، حداقل

از شهرداری آمده اند و چاله های آن را لکه گیری کرده اند. آفایونس می گوید: هربار که قرار است برای ما مهمان بیاید، باید توضیح بدهیم که کوچه مان خاکی است. بچه ها نمی توانند دو قدم در کوچه بازی کنند بدون اینکه گرد و غبار بلند نشود. چرا باید سهم ما از این همه توسعه، یک کوچه خاکی باشد؟ راستش این بی توجهی نه تنها کیفیت زندگی ما را پایین آورده، بلکه حس عقب ماندن و نادیده گرفته شدن را بین اهالی تقویت کرده است.

به باور او وقت آن رسیده است که معبر شهیدقنبری ۱۵ هم مثل سایر معابر قاسم آباد، رنگ آسفالت را به خودش ببیند و از این وضعیت رها شود.

● روکش آسفالت این معبر در اولویت است

درخواست روکش آسفالت کوچه شهیدقنبری ۱۵ موضوع یکی از تماس های نشست آذرماه اهالی با شهردار منطقه ۱۰ در سامانه ۱۳۷ بود. وحید برجسته نژاد در این باره توضیح می دهد: موضوع روکش و لکه گیری آسفالت معابر، یکی از دغدغه های شهرداری منطقه است که با تحویل قیر از سوی سازمان عمران و حمل و نقل شهرداری مشهد، شتاب بیشتری به خودش می گیرد.

او در ادامه بیان می کند: یکی از اولویت های آسفالت شهرداری منطقه ۱۰، روکش آسفالت خیابان شهیدقنبری ۱۵ است. البته باید به این نکته توجه داشت که قبل از آسفالت، زیرسازی آن بررسی شود، در صورتی که زیرسازی معبر مشکلی نداشته باشد، روکش آسفالت این کوچه در آینده ای نزدیک انجام می شود.

چرا باید سهم ما از این همه توسعه، یک کوچه خاکی باشد؟ راستش این بی توجهی نه تنها کیفیت زندگی ما را پایین آورده، بلکه حس عقب ماندن و نادیده گرفته شدن را بین اهالی تقویت کرده است

۴۴

مردم و مسئولان منطقه مادر سامانه ۱۳۷



حوزه خدمات شهری

در این بخش ۱۰ تماس برقرار شد و شهروندان درخواست رسیدگی به نظافت و رفت و روب معابر شهیدقنبری ۴، شهیدقنبری ۱۴ و شهیدقنبری ۸، پاک سازی چاله های آسانسور پل عابریاده در ابتدای بولوار شهیدجراح، اختار به مشاغل مزاحم مانند صافکاری و تعمیرگاه خودرو در محدوده بولوار توس را مطرح کردند. درخواست افزایش تعداد باکس های زباله در شریعتی ۵۸ و محصور کردن اراضی رها شده در معابر فرعی شریعتی ۵۸، فاطمیه ۱۶ و امام هادی ۱۱ از دیگر موضوعاتی بود که در تماس با شهردار منطقه ۱۰ بیان شد.



تعداد پیام های مردمی

۲۵ تماس



حوزه فضای سبز

در این حوزه ۲ تماس برقرار شد و شهروندان درخواست ازسرگیری پروژه بوستان جنگلی فاطمیه ۷ و قطع تنه درخت خشکیده در معبر شاهد ۲۹ را مطرح کردند.



حوزه فنی و عمران

درخواست اجرای روکش آسفالت معبر شهیدقنبری ۱۵ که همچنان خاکی است، تعریض کوچه ابرار ۱۰ در محله رسالت طی ۴ تماس، لکه گیری آسفالت کوچه های اندیشه ۷۷/۲، توس ۴۶ و توس ۴۸، موضوع ۸ تماس اهالی در این حوزه بود.



حوزه شهرسازی

شهروندان طی ۴ تماس تلفنی، درخواست کردند درباره نحوه پرداخت عوارض ساختمانی و تخفیفات مربوط به آن توضیحاتی ارائه شود و درخواست رسیدگی به ساخت وسازهای غیرمجاز در خیابان های نهضت ۵/۱، امامیه ۶۶/۲ و توس ۳۴ را داشتند.



حوزه فرهنگی

یکی از شهروندان محله شریعتی در گفت و گو با شهردار منطقه ۱۰، درخواست ساخت مسجد در ابتدای بولوار امامیه را مطرح کرد.



شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله در هفته های آینده، درخواست ازسرگیری پروژه بوستان جنگلی فاطمیه ۷ و تعریض کوچه ابرار ۱۰ در محله رسالت را پیگیری می کند.

مادر صاحب جان و ابوالفضل از خدا می خواهد
برای مراقبت از فرزندان معلولش، همیشه توان داشته باشد

مادر مثل «شیرین»



رضاریاحی در خانه شیرین خانم که باز می شود، بوی نم و رطوبت انگار بیش از هر چیز به استقبال ما می آید؛ خانه ای کوچک پنجاه متری که دیوارهایش از بس نم کشیده اند، رنگشان و آمده است و لکه های تیره روی هم نشسته اند. وسط اتاق، جایی که شیرین خانم سال ها است زندگی اش را جمع کرده، صدای آرام صاحب جان و ابوالفضل سکوت فضا را می شکند، دختر و پسری که از کودکی معلول هستند و هر گوشه این اتاق، رد نفس های سختشان مانده است. در این خانه ساده و بی پیرایه، هر چیزی نشانی از سال ها مراقبت دارد، از پتویی که همیشه دم دست شیرین است تا بچه هایش سردشان نشود، تا همان چراغ کم نور کنار دیوار که شب ها روشن می ماند تا مادر بتواند تکان خوردن بچه هایش را ببیند. اما سخت ترین بخش زندگی در این چهار دیواری کوچک، حیاط خانه است، جایی که دستشویی آنجاست و هر بار که صاحب جان و ابوالفضل نیاز دارند بیرون بروند، شیرین باید با پاهای دردناک و دست های خسته اش، آن ها را همراهی کند.

شیرین خانم مصطفایی که در محله خاتم الانبیا (ص) زندگی می کند، ۵۶ سال دارد و بیش از چهار دهه است که زندگی اش را وقف صاحب جان چهل و چهار ساله و ابوالفضل سی و هفت ساله کرده است؛ مادری که صبح و شبش فرقی ندارد و خستگی را تنها در سکوت شب احساس می کند. این خانه کوچک شاید برای خیلی ها فقط یک خانه فرسوده باشد اما برای شیرین خانم، سنگری است که سال ها عشق، دل نگرانی، سختی و ایستادگی را در خودش جای داده است؛ جایی که مادر بودن، نه یک نقش، که تمام بود و نبود اوست.

این دختر برای شما بچه نمی شود!

شیرین خانم و آقا خسرو هفده سالشان بوده که با هم ازدواج می کنند؛ یک سال بعدش صاحب جان به دنیا می آید و زندگی برای این زوج خوشبخت روستای رباط سفید پراز شادی می شود تا اینکه چند ماه بعد از تولد، صاحب جان بیمار می شود. وقتی می رویم سروقت ماجرای صاحب جان و معلولیتی که برایش پیش آمده است، مادر نفس عمیقی می کشد و دوباره از آن نگاه های زیرچشمی عاشقانه به دخترش که کنج خانه روی مبل نشسته است می اندازد، بعد ما را می برد به ۴۴ سال پیش؛ «آن زمان کسی در بیمارستان بچه به دنیا نمی آورد، مخصوصا در روستاها. ده ما هم برای خودش یک قابله داشت که می آمد در خانه و کار زایمان را انجام می داد. صاحب جان هم در خانه خودمان به دنیا آمد. در نگاه اول، این بچه سالم سالم بود و ترگل و رگل. چهار پنج ماهش بود که سرما خورد. در تب شدید می سوخت. همسرم، صاحب جان را برداشت و برد پیش یک دکتر عمومی در پنج راه سنا باد. انگار خسرو دیر به دیر رسیده و صاحب جان از تب بالاترینج کرده بود. دخترم را که آوردند خانه، وضعیتش کمی غیرطبیعی شد. مدام بی حال بود. غذای نمی خورد. کاملاً معلوم بود که این بچه یک طوری اش هست.

حرف زدن از اینجا به بعد برای شیرین خانم سخت می شود و با بغض می گوید: بیش تر از یک سال، هفته ای دو سه بار صاحب جان را از روستا به شهر می آوردیم و پیش دکتر می بردیم. آقا خسرو هر چه در می آورد، هزینه دوا و درمان صاحب جان می کرد تا اینکه بعد از یک سال، دکترش آب پاکی را ریخت روی دستان؛ بچه مان را لای پتو پیچید و گذاشت توی بغلمان و گفت «این دختر برای شما بچه نمی شود؛ خرجش نکنید و او را به مرکز نگهداری معلولان بسپارید.» خدا شاهد است آن شب بدترین شب عمرم بود؛ همین که از در مطب بیرون آمدم، دنیا داشت دور سرم می چرخید. می گفتم آینده این بچه چه می شود. قرار است چه بلایی سرش بیاید.

ازدواجی شبیه فیلم ها

دلش نمی آید دختر و پسرش در اتاق دیگری باشند و خودش بنشیند روبه روی ما و حرف بزند. با صبر و حوصله می رود و لباس های پلوخوری راتن صاحب جان و ابوالفضل می کند و آن ها را می آورد داخل هال و پذیرایی خانه. شیرین خانم از اینکه حالا بچه هایش کنارش نشسته اند، نفس راحتی می کشد و می گوید: ببخشید سرو صدا دارند، ولی اگر در اتاق می ماندند، مجبور بودم زیرچشمی، هوایشان را داشته باشم و حواسم از شما پرت می شد؛ حالا بفرمایید.

همین که صحبتمان شروع می شود، آقا خسرو سبحانی از راه می رسد؛ شوهر شیرین خانم است. سال ها در کارخانه گچ خراسان کار کرده و حالا هم از نظر عصبی و هم شنوایی اوضاع چندان مناسبی ندارد. باین حال شیرین خانم قربان صدقه اش می رود و می گوید: پنجاه سال است داریم با هم زندگی می کنیم؛ هیچ وقت به خسرو بی احترامی نکرده ام. باینکه زندگی مان بالا و پایین زیادی داشته است، همیشه مثل روز اول او را دوست دارم، مثل همان روز هایی که پسر خوش تیپ روستا بود و من مثل فیلم ها، عاشقش شده بودم.

سرنوشت مشترک صاحب جان و ابوالفضل

شیرین خانم بعد از صاحب جان، دوبار دیگر هم طعم مادری را می چشد اما فرزندان او در نوزادی بیمار می شوند و از دنیا می روند. هفت سال بعد از تولد صاحب جان، یعنی سال ۱۳۶۷، ابوالفضل به دنیا آمد. دست بر قضا داستان زندگی صاحب جان، دقیقاً برای ابوالفضل هم تکرار می شود و او هم در یک سالگی بر اثر تب شدید و تشنج، معلول می شود. از اینجا به بعد، سختی های زندگی شیرین خانم دوباره می شود. او حالا دو فرزند معلول دارد و نه می تواند پول زیادی خرج دوا و درمانشان کند و نه دل این را دارد که آن ها را به مراکز نگهداری معلولان بسپارد. شیرین خانم و آقا خسرو بیست سال قبل به مشهد مهاجرت کردند تا حداقل هزینه رفت و آمد از روستا به شهر را نداشته باشند.

شیرین خانم می گوید: این بچه ها هر ماه زیر نظر دکتر هستند و کلی آزمایش و چکاپ می شوند. هر ماه باید تا کسی می گرفتیم و بچه ها را به دکتر می بردیم و برمی گشتیم. همین رفت و آمد ها برای ما کلی هزینه برداشت؛ برای همین بیست سال پیش بار و بند پلیمان را از روستا جمع کردیم و به مشهد و محله خاتم الانبیا (ص) آمدم.

خودشان بیشتر از ما عذاب می کشند

یادآوری روزهای تلخ گذشته برای مادر خیلی سخت است. انگار نه انگار که ۴۴ سال از معلولیت صاحب جان و ۳۷ سال از معلولیت ابوالفضل گذشته است. همه این شب و روزها مثل صحنه های یک فیلم جلو چشمش رژه می رود. مادر وقتی می خواهد ما جراهایی را که صاحب جان، ابوالفضل، او و آقا خسرو از سر گذرانده اند، تعریف کند، دوباره نگاهش به چشمان فرزندانش گره می خورد و با بغض می گوید: شما نمی دانید که این بچه ها چه کشیده اند. مدام تشنج می کردند و من مستأصل، نمی دانستم که چه باید بکنم. زنگ می زد که شوهرم از سر کار بیاید. می برد میشان بیمارستان و چند روزی بستری می شدند تا حالشان بهتر شود. این بچه ها نمی توانند صحبت کنند. اگر درد داشته باشند، نمی توانند چیزی بگویند؛ فقط به خودشان می پیچند و دستشان را گاز می گیرند. شما ببینید ما چه بدبختی ای می کشیم تا بفهمیم صاحب جان و ابوالفضل چه می خواهند و دردشان چیست. خودشان بیشتر از ما عذاب می کشند و وقتی من حال خرابشان را می بینم، خون به جگر می شوم.

ماهیهانه ۱۰ میلیون پول دار می دهیم

بهنیستی برای هر کدام از بچه ها در ماه ۲۰ میلیون تومان کمک هزینه دار و پرستار می دهد. اما به قول شیرین خانم، این بچه ها تغذیه درست و حسابی می خواهند. از گوشت و داروهای تقویتی تا میوه و سبزیجات. این مادر مهربان ادامه می دهد: برای هر کدامشان در ماه ۵ میلیون پول دارو می دهیم. راستش دیگری خیال کار درمانی و گفتار درمانی و فیزیوتراپی شده ایم. حتی تغذیه درست ندارند. آقا خسرو کلاً ۱۳ میلیون حقوق بازنشستگی دارد که ۵ میلیونش را می دهیم برای اجاره خانه و با بقیه اش هم زندگی می کنیم. اما خدای این بچه ها هم بزرگ است: ما را وانمی گذارد.

می گفتند بد هیدشان به بهزیستی

خیلی مواقع وقتی خانواده ای بچه معلول داشته باشد، اطرافیان تلاش می کنند که دل مادرش را راضی اش کنند که بچه را بفرستد بهزیستی و خیال خودش را راحت کند. مادر صاحب جان و ابوالفضل، اما به قول قدیمی ها، یک گوشش در بود و گوش دیگری، دروازه. این قدر هم دلش پاک و مهربان است که می گوید دوروبری هایش قصد و غرضی نداشته اند: «صاحب جان و بعد هم ابوالفضل که دوسه ساله شد، خدا دو پسر دیگر به ما داد که الان در روستا زندگی می کنند. دکترهای گفتند صاحب جان و ابوالفضل را از این بچه ها دور کنید، شاید بعضی رفتارهایشان روی آن ها هم تأثیر بگذارد. تنها جایی هم که می شد بچه هایم را به آنجا سپرد، بهزیستی بود. راستش دلم راضی نشد. چون شنیده بودم که آنجا وضعیت خوبی ندارد. هر کسی هم از فامیل که می آمد و این

دو بچه من را می دید، همین حرف را می زد. می گفتند «بهنیستی کارش نگهداری از این بچه ها است، ببرش آنجا». آن ها از این بچه ها مراقبت می کنند. بالاخره این بچه ها پرستار یا به جفت می خواهند و تو همیشه جوان نیستی. بعضی ها هم می گفتند تو دیوانه ای! بچه ای که استفاده ندارد، چرا نگهداری داشته ای؟ بسپارش دست بهزیستی. حرف من، اما یک چیز بود: نه! می گفتم خودم پرستار این بچه های شوم و تا آخر عمر نوکری شان را می کنم. خدا شاهد است از روزی که فهمیدم حال و روز صاحب جان و بعدش ابوالفضل چطور است و باید مدام از آن ها مراقبت کنیم، سر نماز از خدای خواهم که توانم را از من نگیرد که بتوانم به آن ها خدمت کنم. شما نمی دانید این بچه ها چه مهر و محبت خاصی دارند. من اصلاً نمی توانم خانه مان را بدون صاحب جان و ابوالفضل تصور کنم و اگر یک روز نباشند احساس کمبود می کنم.»



پاهای شیرین نای راه رفتن ندارند

ادامه این گفت و گو برای شیرین خانم سخت می شود؛ چون نمی تواند جلو بغضش را بگیرد. تا حال مادر صاحب جان و ابوالفضل کمی بهتر شود، آقا خسرو که اتفاقاً خیلی هم کم حرف است، شروع می کند به تعریف کردن از مادرانه های همسرش: «شیرین روی این دو بچه خیلی حساس است. الان با اینکه آرتروز دارد و دردی می کشد و پاهایش نای راه رفتن ندارد، باز دلش رضامندی شود که فرد دیگری صاحب جان را برسد حمام. حتماً باید خودش این کار را بکند. ابوالفضل را هم من حمام می کنم.» او ادامه می دهد: همسر ما اصلاً نمی گذارد ریش ابوالفضل بلند شود. سریع دست به کار می شود و اصلاحش می کند. ساعت کوک کرده است و نمی گذارد که داروهای بچه ها یک دقیقه این و رو آن ور شود. خدا و کیلی شیرین بیشتر از اینکه فکر خودش باشد، به فکر دختر و پسرمان است که نکند اتفاقی برایشان بیفتد. همین چند روز پیش، شیرین را بردم دکتر؛ گفت زانوهایش دیگر رمقی ندارد و باید عمل شود. هزینه اش هم ۲۵۰ میلیون تومان است. تا دکتر این جمله را گفت، شیرین بلند شد و رفت؛ او به دکتر گفت: «من اگر از این پول ها داشتم، خرج بچه هایم می کردم که حسرت یک بار مادر گفتنشان به دلم نماند و کنار خانه نیفتند.»

۲۰ سال پیش دریا را دیدند

صاحب جان و ابوالفضل تا حالا یک بار طعم سفر را چشیده اند. آن ها بیست سال پیش، یک بار به شمال کشور رفته و دریا را دیده اند. غیر از این، آن ها به خاطر شرایط جسمانی، پایشان را از خانه بیرون نمی گذارند، مگر برای چکاپ ماهیهانه پزشکی. آقا خسرو می گوید: بچه ها را به خیلی از مراسم و میهمانی ها نمی بریم؛ چون سرو صدا می کنند و می ترسم فامیل حرفی بزنند. من و مادرش می دانیم که وضعیت آن ها چگونه است؛ غریبه ها که نمی دانند. مثلاً این بچه ها وقتی برادرها و زن عمویشان را می بینند، بلند بلند می خندند و حرف می زنند. آن ها می فهمند منظورشان چیست، بقیه که نمی دانند. همه تفریح ما این است که سالی یک بار شب عید با بچه ها تا روستا می رویم و خیلی زود هم برمی گردیم تا نگاه چپ بچ بقیه را تحمل نکنیم.

بچه هایم زندگی مان را مختل نکردند

مادر ۴۴ ساله می شود که پرستار صاحب جان و ۳۷ سال هم پرستار ابوالفضل است. با این همه جالب است که هیچ وقت در این سال ها زندگی عادی شان مختل نشده است: «خدا شاهد است که برای بچه ها ذره ای کم نگذاشته ام و با جان و دل از آن ها نگهداری می کنم، با این حال زندگی عادی خود مان را هم داشته ایم. مثل یک زن کدبانو، ناهار و شام خانواده ام سر جایش بوده است و خریدهای خانه را هم انجام می دهم. تازه بعضی روزها برای نماز به مسجد هم می روم و با بانوان محل در کارهای خیر مسجد هم شرکت می کنم. حرف آخر این است که زندگی سخت است ولی صاحب جان و ابوالفضل، زندگی روزمره من را مختل نکرده اند.»



فاطمه افشار، بعد از سال ها زندگی و فعالیت فرهنگی در محله ایثارگران، خاطرات زیادی برای گفتن دارد

روزنامه، جایزه خرید از سوپر «نوعی»



ایستگاه
اول

فهیمة شهری ۸۶ سال که فاطمه افشار پا در محله ایثارگران گذاشت و در خیابان اندیشه ۹۷ ساکن شد، هیچ کدام از بولوارکشی های فعلی وجود نداشت. خانه شان حاشیه بولوار میثاق بود اما آن موقع این بولوار یک خیابان صدمتری بود. اطرافشان تعداد کمی خانه بود و بعضی از ساکنان در زمینه امور زراعی و فروش گوسفند فعالیت داشتند. از همان ابتدای سکونت، کفش آهنی به پا کرد و امور فرهنگی و عمرانی را پیگیری کرد؛ به همین دلیل هم چهره ای آشنا بین اهالی است. مرادوات زیاد او با اهالی باعث شده است خاطرات مختلفی داشته باشد که یک سر همه آن ها محله اش است.



سیزده به در سال ۸۶ که داشتیم خانه را می ساختیم، چون آهن آورده بودند، همسرم گفت نمی تواند به بیرون شهر بیاید. من و بچه ها آمدیم کنار ساختمان نیمه کاره، پیش همسرم و بساط جوجه راز را انداختیم. بعد از آن هم خواهر و برادرهایمان یکی یکی به ما ملحق شدند.

ایستگاه
دوم

وقتی در محله مسجد داشتیم، در خانه ها نماز جماعت اقامه می کردیم. پنج سال دوندگی کردیم تا بالاخره مسجد ولیعصر (ع) روبه روی خیابان آیت... مشکینی ۴۳ ساخته شد. سال ۹۲ که اولین نماز جماعت را در آن خواندیم، از خوشحالی سجده شکر به جا آوردم.



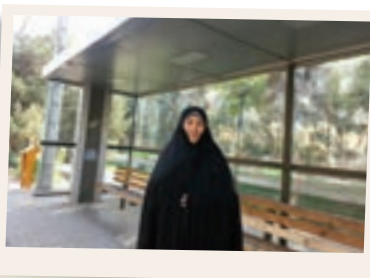
ایستگاه
سوم

ایستگاه
چهارم

از سال ۸۷ تا الان هر سال چهارشنبه سوری با همسایه ها می آییم در همین زمین های خاکی حاشیه میثاق، بین هاشمی رفسنجانی ۷۳ تا ۸۳. آتش می آوریم و آتش های کوچکی به پامی کنیم. مردم هم می آیند و از این فضا استفاده می کنند.



ایستگاه
پنجم



بعد از دو سال نامه نگاری، خط ۸۳۱ آبان سال ۱۳۹۳ از محله ما عبور کرد و خوشحال بودیم. اولین بار که سوار خط شدم، یک ساعت و نیم در مسیر بودم و دیر به مقصد رسیدم. حسابی توی ذوقم خورد، ولی کم کم به طولانی بودن مسیر عادت کردم.

زمستان سال ۹۷ که برف آمده بود، همسر و فرزندانم و همسایه ها کنار خانه مان در اندیشه ۹۷ یک آدم برفی سه متری درست کرده بودند. خیلی از رهگذران می آمدند و با آن عکس می گرفتند. بعد دیدیم شبکه خراسان هم از آن فیلم گرفته و پخش کرده است.

اولین سوپری که این اطراف برپا شد، سوپر «نوعی» در خیابان اندیشه ۷۸ بود که دیگر وجود ندارد. یادش به خیر؛ هر روز برای خرید شیر در صف می ایستادیم. به کسانی که زیاد از او خرید می کردند، روزنامه می داد. من هم مشتری پروپا قرصش بودم و همیشه برایم روزنامه کنار می گذاشت.



فضای سبز محله شاهد، محیط آرام و امنی برای دانش‌آموزان و مسجدی‌هاست

خوبی‌های «نیلوفر»

۱۰



مکان نما

الینا از مدرسه به پارک می‌آییم و با هم ورزش می‌کنیم، گاهی اوقات تنیس روی میز و گاهی هم شطرنج.

● چمن پارک سر حال مانده است

مسجد علی ابن ابی طالب^(ع) کنار این پارک قرار دارد. برای همین خیلی از نمازگزاران محله، قبل و بعد از نماز ظهر و عصر در این پارک با هم قرار می‌گذارند و از طرفداران پرو پاقرص بوستان نیلوفر هستند. صالح شوشتری که هفتاد سال از عمرش گذشته است، به فضای آرام این بوستان اشاره می‌کند و می‌گوید: معمولاً نیم ساعت قبل از نماز ظهر به پارک می‌آیم و بعد از نماز هم نیم ساعتی در پارک می‌مانم. اینجا برای بازنشسته‌های محله شاهد که تعدادشان کم هم نیست، یک محیط دل‌چسب و آرام است و خیلی از هم‌سن و سال‌های من اوقات فراغت خودشان را اینجا سپری می‌کنند.

اطراف پارک و راسته بولوار شهید دکتر طهرانچی، تعداد زیادی مغازه وجود دارد. یکی از کسبه به نام رشید مظاهری که دو سال است نزدیک پارک مغازه دارد، به منظره خوب آن اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: درخت‌ها را می‌بینیم و دلمان باز می‌شود. خدا کند همیشه آب باشد و این درخت‌ها سرسبز بماند. البته در این پارک، یک آب‌نمای زیبا هم قرار دارد که حالا خالی است. فکر می‌کنم به خاطر کمبود آب باشد. خدا را شکر با وجود این کم‌آبی‌ها چمن پارک هم سر حال مانده است.

وارد می‌شوند، اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: این‌ها هم مدرسه‌ای دختر من هستند. خیلی‌هایشان مثل مادر مسیر مدرسه به اینجا می‌آیند و ساعتی را سرگرم هستند. خدا را شکر محیطش خوب است و افراد نااهل در آن رفت و آمد نمی‌کنند.

● نیلوفر، پاتوق ورزشی‌های محله

بوستان نیلوفر که از ۱۰ سال پیش در محله شاهد احداث شده است، کمتر از هزار متر مربع وسعت دارد. اما دالخلش علاوه بر پارک بازی کودکان، تجهیزات ورزشی، میز شطرنج و میز تنیس هم جانمایی شده است. محمد حسینی که دخترش را به پارک نیلوفر آورده است، می‌گوید: پشت‌خانه‌مان در ابتدای بولوار شهید دکتر طهرانچی، یک پارک دیگر هست اما محیط آرام اینجا را ترجیح می‌دهم. هر روز با

رضا ریاحی فضای سبز محله شاهد کوچک و جمع و جور اما مفید است. این شاید بهترین جمله‌ای باشد که می‌توان درباره پارک نیلوفر بیان کرد. این بوستان محلی از یک سمت به کوچه شهید دکتر طهرانچی ۱۰ و از سمت دیگر به معبر شهید دکتر طهرانچی ۸ می‌رسد. دالخلش این قدر صفا و آرامش دارد و خنکای درختان بلندش چنان لذت بخش است که حتی اهالی حتی در روزهای سرد سال هم بی‌خیال حضور در این فضای سبز نمی‌شوند و از هر فرصتی برای تفریح در بوستان نیلوفر استفاده می‌کنند.

این پارک به دلیل هم‌جواری با چند مدرسه و مسجد، از نظر فرهنگی، وضعیت مناسبی دارد و برخلاف برخی از پارک‌هایی که ناامنی‌های بسیاری دارد، جو غالب این بوستان، آرام و فضای آن دل‌نشین است.

● امکان بازی بعد از مدرسه

صدای نشاط و شادی کودکانی که در حال تاب بازی هستند، در بوستان پیچیده است. با اینکه سر ظهر است و مدرسه‌ها تازه تعطیل شده، تعداد زیادی از دانش‌آموزان به همراه والدینشان در پارک حضور دارند. مرضیه عباسی که در حال تاب دادن دخترش است، می‌گوید: دختر من در دبستان شهدای راه‌آهن درس می‌خواند. هر روز در مسیر برگشت از مدرسه با فرزندم به این پارک می‌آییم و او ساعتی را در آن بازی می‌کند. مرضیه خانم به چند دختر بچه دیگر که به پارک



ثبت نام در کلاس تکواندو، انتخاب آرینا رضایی برای هدیه روز دختر بود

زندگی قبل و بعد از تکواندو

● چیزی در این رشته هست که برای ناراحت‌کننده باشد؟
بی‌عدالتی.

● تا حالا چنین تجربه‌ای داشته‌ای؟
بله. در یکی از مسابقات، تیم ما خیلی خوب بازی کرد اما بی‌عدالتی داور باعث شد که مقام نیاوریم و این قدر این موضوع برایمان ناراحت‌کننده بود که باعث شد بعضی از هم‌کلاسی‌هایم دیگر این رشته را ادامه ندهند.

● ورزش دیگری هم انجام می‌دهی؟
در حال حاضر بیشتر روی هاپکیدو متمرکز هستیم، اما در گذشته، به کلاس اسکیت و شنا هم می‌رفتم.

● در آنجا هم مقام داری؟
سال ۹۷ و ۹۸ مقام سوم استانی اسکیت را کسب کردم.

● اوقات فراغت چطور می‌گذرد؟
گاهی سنتور می‌زنم.

● چرا بین رشته‌های مختلف، تکواندو را برای ادامه دادن انتخاب کردی؟
آن قدر تکواندو روی من تأثیر گذاشته است که می‌توانم بگویم زندگی‌ام به دو بخش قبل و بعد از تکواندو تقسیم می‌شود.

● چه ویژگی‌ای در تکواندو این همه روی تو اثرگذار بود؟
تکواندو خیلی روی ذهن، روح و اخلاقم تأثیر گذاشت و اراده‌ام را بیشتر کرد. جوانمردی را یاد گرفتم و نگاه اخلاقی‌تری به زندگی دارم. همه این‌ها باعث شد که این رشته برایم جایگاه ویژه‌تری پیدا کند.



● الان برای مسابقات کشوری چقدر تمرین می‌کنی؟
روزی ۲ ساعت.

● این تمرینات به درست لطمه نمی‌زند؟
چون در مدرسه مصلی نژاد درس می‌خوانم، فشارهای درسی‌ام زیاد است و چاره‌ای جز این ندارم که از خوابم کم‌کنم. در شبانه روز حدود پنج ساعت بیشتر نمی‌خوابم تا به هر دو برسم.

● از مسابقاتی که تا حالا داده‌ای، خاطره‌ای نداری؟

در یکی از مسابقات، قدر قییم حدود بیست سانتی متر از من بلندتر بود. دو تا ضربه به من زد و داشت من ناامید می‌شدم. از خدا کمک خواستم. دوباره شروع کردم و در نهایت با یک برد شیرین آن را به پایان رساندم.



فهیمة شهری ۹ ساله بود که با دیدن فیلم «قهرمانان کوچک» به کاراته علاقه مند شد. از آن زمان تکواندو کار می‌کرد. سال ۱۴۰۰ برای هدیه روز دختر، پدرش گفت: «تبلت برای بگیرم یا کلاس تکواندو ثبت نامت کنم؟» جواب آرینا رضایی باز هم تکواندو بود. این نوجوان کلاس هشتمی محله کوثر همچنان رشته رزمی را ادامه داده و از تابستان امسال هم وارد رشته هاپکیدو شده است. او شهریورماه، مقام اول استان در این رشته را به دست آورد و در حال حاضر دارد خود را برای مسابقات کشوری آماده می‌کند.

● تا حالا تکنیک‌های این رشته را به دیگران هم یاد داده‌ای؟
چون کمر بند مشکی دارم، از تابستان سال گذشته، کمک مربی شده‌ام و در زمان نبود استاد، خودم کلاس را می‌گردانم و تمرین می‌دهم.

● رسیدن به این جایگاه برای سخت نبود؟

یک وقت‌هایی سخت بود. اوایل که شروع کرده بودم، هنگامی که می‌دیدم بچه‌های رده بالا چطور فن‌ها را روی یکدیگر پیاده می‌کنند، برایم عجیب بود و با خودم می‌گفتم یعنی می‌شود روزی برسد که من هم بتوانم مثل این‌ها باشم. اما خدا را شکر با تلاش و تمرین زیاد توانستم به سطحی حتی بالاتر از آن‌ها برسم.

۹



با اقدام اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۹ و پیگیری‌های شهرآرامحله انجام شد

پلکان نو برای معابر هاشمیه



بازخورد



فهمیه شهری اواسط شهریور امسال بود که اهالی ساکن در خیابان هاشمیه ۶۶ و ۶۸ با شهرآرامحله تماس گرفتند و از پله‌های ورودی معابرشان گلایه داشتند. زری دبیران، یکی از اهالی محله چهارچشمه، می‌گفت که «شمارا به خدا صدای من را به مسئولان برسانید و بگویید امثال من، دیگر توان جوانی را نداریم و نمی‌توانیم از پله‌های شکسته استفاده کنیم.»

به دنبال تماس این شهروند، ۲۶ شهریور، گزارشی در این باره در شهرآرامحله منتشر کردیم. سیدهادی صالحی پس از بازدید به ما گفت که مرمت پله‌های ورودی معابر هاشمیه ۶۶ و ۶۸ نیازمند بودجه است و در صورت تأمین منابع مالی، این کار انجام می‌شود. حالا بعد از گذشت دو ماه و نیم از این وعده، پله‌های ورودی معابر هاشمیه ۶۶ و ۶۸ اصلاح شده است و رفت‌وآمد اهالی با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد.

همت اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۹ و پیگیری‌های شهرآرامحله نتیجه داد

جان تازه برای پیاده‌روهای هفت‌تیر



بازخورد



رضاریاحی بعد از دو ماه انتظار، شهرداری منطقه ۹ دستی به سر و روی پیاده‌روهای بولوار هفت‌تیر کشید و دل‌اهالی و کسبه این محدوده را شاد کرد. بخشی از پیاده‌روهای تقاطع بولوار هفت‌تیر و بولوار پیروزی خاکی بود و همین موضوع حساسی توی ذوق عابران، کاسبان و اهالی محله می‌زد. وقتی برای بازدید از این پیاده‌روها و تهیه گزارش رفتیم، جمال حسینی که از کسبه بولوار هفت‌تیر است، از این وضعیت انتقاد کرد و گفت که خرابی پیاده‌روهای بولوار هفت‌تیر روی کاسبی آن‌ها هم تأثیر گذاشته است.

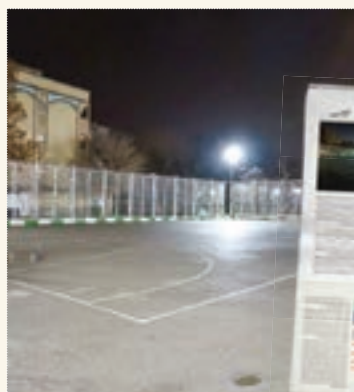
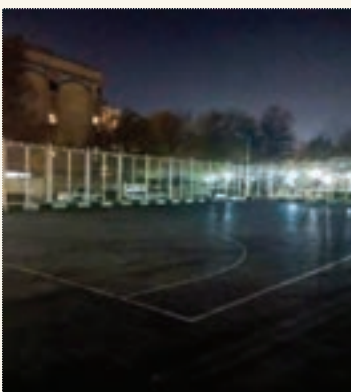
۱۶ مهرماه بود که این موضوع را در شهرآرامحله منتشر کردیم. در آن گزارش، سیدهادی صالحی، رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۹، گفت که بودجه‌ای برای مرمت پیاده‌روهای بولوار هفت‌تیر در نظر گرفته شده است و در اولین فرصت، مرمت پیاده‌روهای تقاطع بولوارهای هفت‌تیر و پیروزی انجام می‌شود؛ قوی که در حد حرف نماند و دو ماه بعد از انتشار این گزارش، پیاده‌روهای این تقاطع مرمت و آسفالت شد.

با اقدام معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۹ و پیگیری‌های شهرآرامحله، خواسته ورزشکاران محقق شد

روشنی بخشی به زمین ورزشی هاشمیه ۳۱



بازخورد



رضاریاحی ادو هفته پیش بود که برخی از بسکتبالیست‌های محله هاشمیه و حتی ورزشکارانی که از راه‌های دورتر، خود را به زمین ورزشی روباز خیابان هاشمیه ۳۱ رسانده بودند، با شهرآرامحله تماس گرفتند و از خاموشی این زمین ورزشی در ساعات تاریکی هوا گلایه کردند.

روز بعد سری به این زمین ورزشی زدیم. حمیدشکاری، مربی بسکتبال، به ما گفت که این زمین ورزشی، تنها زمین تخصصی رایگان بسکتبال در این محدوده است که خیلی از ورزشکاران از آن استفاده می‌کنند.

موضوع را با حامد قربانی، معاون فرهنگی و هنری شهرداری منطقه ۹، در میان گذاشتیم و گزارشش را در شهرآرامحله ۵ آذر منتشر کردیم. قربانی به اهالی محله هاشمیه قول داد که از این زمین ورزشی بازدید می‌کند و اگر سیستم روشنایی آن مشکلی داشته باشد، برطرف خواهد شد. حالا بعد از گذشت دو هفته، پروژکتورهای زمین ورزشی خیابان هاشمیه ۳۱ باردیگر روشن شده است و ورزشکاران می‌توانند تا ساعت ۲۱ از امکانات این زمین استفاده کنند. چشم ورزشکاران محله هاشمیه روشن!